

نقد و بررسی چیستی و براهین عقلی جسم اخروی

حسین کریمی^۱

چکیده

در بیان حقیقت جسم اخروی، قائلان به معاد جسمانی بر دو دسته‌اند؛ عده‌ای معاد با جسم عنصری را ممکن و واقع می‌دانند، ولی برخی معاد با جسم عنصری را محال دانسته، به جسم مثالی قائل شده‌اند. برای تصویر معاد جسمانی با جسم عنصری یکی از این دو امر باید اثبات شود: «امکان تناسخ» و «بقای جسم عنصری». کسانی که به امکان تناسخ قائل‌اند، برای حل این مسئله با مشکل خاصی روبه‌رو نیستند، ولی کسانی که تناسخ را محال دانسته‌اند، برای اثبات جسم عنصری، به بقای جسم عنصری پس از مرگ قائل شده‌اند. درمقابل کسانی که هر دو امر را منکر شدند، جسم عنصری را در آخرت منکر شده، به جسم مثالی قائل شده‌اند. توجه به نحوه ارتباط نفس و بدن نیز باید به‌طور ویژه توجه شود. درنهایت به این مسئله نیز باید توجه داشت که ادله مطرح در این مسئله چه اندازه با مدعای مذکور مطابق است. ارائه تصویر امکانی بر فرض صحت هیچ‌گاه به‌معنای اثبات وقوع تصویر ذکرشده نیست.

واژگان کلیدی: جسم عنصری، جسم مثالی، معاد جسمانی، تناسخ، ارتباط نفس و بدن.

مقدمه

«معاد جسمانی» مسئله‌ای است که از دیرباز در میان حکیمان و متکلمان بحث و بررسی شده است. آنچه به اهمیت این مسئله می‌افزاید، آیات و روایاتی است که از جانب شریعت به دست ما رسیده و درباره این مسئله بسیار سخن گفته‌اند؛ مسئله‌ای که از جانب انبیا و کتب آسمانی بدان پرداخته شده و غالباً از جانب مردم انکار و استبعاد می‌شده است؛ از این رو تبیین عقلی این مسئله دغدغه‌ای برای دانشمندان می‌باشد؛ چراکه این مسئله با حقیقت وجودی و غایت وجودی انسان نیز مرتبط است؛ به همین دلیل در این مسیر هر یک به طریقی قدم برداشته و درصدد تحلیل عقلانی مسئله برآمدند. در نهایت برخی در بیان عقلی برای حل این مسئله ابراز عجز کرده، از طریق نقل و تعبد بدان معتقد شده‌اند، ولی بعضی در این راه قدم‌هایی برداشته‌اند و تحلیل‌های عقلانی ارائه کرده‌اند. به نظر می‌رسد باز هم جای بررسی، تحقیق و دقت نظر در این مسئله باقی باشد؛ اولاً، از این رو که قدم‌های برداشته شده تا چه اندازه توانسته است واقعیت را تبیین عقلانی کند؛ ثانیاً، از این حیث که چه قدم‌های دیگری می‌توان برای حل مسئله برداشت؛ زیرا هنوز نقاط ابهام بسیاری باقی بوده و اشکالات متعددی نسبت به تحلیل‌های ارائه شده، مطرح شده است.

۱. حقیقت جسم عنصری و جسم مثالی

درباره حقیقت جسم اخروی، قائلان به معاد جسمانی به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ عده‌ای به معاد جسمانی به جسم عنصری و عده‌ای به معاد جسمانی به جسم مثالی قائل‌اند؛ پس نخست باید از حقیقت جسم عنصری و مثالی سخن گفت و سپس درباره حقیقت جسم اخروی نتیجه‌گیری کرد.

۱-۱. جسم و جسمانی

جسم در لغت به معنای جمعی از اعضای بدن هر موجود عظیم‌الخلق مانند انسان، شتر و... می‌باشد. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۹۹) در اصطلاح فلاسفه، جسم به جوهر ممتدی که ابعاد سه‌گانه طول، عرض و عمق در آن ممکن‌الفرض باشد، تعریف شده است (طوسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۹۹ / صدر المتألهین، ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۱۰ / طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۹۴).

واژه جسمانی یا اسم منسوب از «جسم» است که از «ان» زاید و «ی» نسبت تشکیل شده است - البته این صیغه اسم منسوب قیاسی نیست و از صیغ شاذ به‌شمار می‌رود - یا اسم منسوب از «جسمان» است که یای نسبت به آن افزوده شده است. در برخی کتب لغت، واژه «جسمان» نیز ذکر

شده است (فراهیدی، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۶۰ / ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۹۹). مقصود از این واژه در زبان فارسی و در میان متکلمان و فلاسفه، منسوب به جسم است؛ بنابراین به هر موجودی که دارای جسم باشد، جسمانی گفته می‌شود.

۱-۲. جسم عنصری و جسم مثالی

تقسیم جسم به جسم عنصری و مثالی از زمان شیخ اشراق آغاز شد و می‌توان شیخ اشراق را مبتکر عالم مثال دانست (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۹). پیش از ایشان بحث مجرد و مادی در میان فلاسفه مطرح بود، ولی مجردات را فقط در عقول منحصر می‌دانستند. در آثار حکما تعاریف متعددی برای مجرد و مادی می‌توان یافت.

۱-۲-۱. تعریف مجرد و مادی

مشهور: مادی چیزی است که موجودیتش نیازمند به ماده قبلی باشد و گاهی به معنای عام‌تری است که شامل خود ماده نیز می‌شود. مجرد چیزی است که نیازمند به ماده قبلی نیست (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ج ۵، صص ۷۷ و ۱۰۹ / مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۶۱).
ابن سینا: مادی هر آن چیزی است که دارای قوه و استعداد باشد؛ به عبارت دیگر ماده حامل قوه است (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۸۱).

میرداماد: مادی دو قسم است: ۱. چیزی که در هیولی وجود دارد و بدون ماده موجود نمی‌شود؛ ۲. چیزی که در اصل وجودش متقوم به هیولی نیست، ولی لازم است همراه ماده باشد. مجرد چیزی است که نه تحققش به ماده وابسته باشد و نه لازم است همراه با ماده باشد (میرداماد، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۹). این تعریف و تعریف نخست، بر پذیرش ماده و هیولی به عنوان موجود خارجی مبتنی می‌باشد. کسانی که هیولی را در خارج موجود می‌دانند، می‌توانند از این گونه تعاریف استفاده کنند، ولی اگر کسی هیولی را در خارج انکار کرد، دیگر این تعاریف را صحیح نخواهد دانست.

استاد فیاضی: مادی موجودی محسوس به حس ظاهر است؛ خواه محسوس بالفعل یا بالقوه باشد و خواه محسوس اول یا ثانی باشد و هر موجودی که به چنین جسم محسوسی وابسته باشد، به گونه‌ای که نتواند مستقل از آن شود، موجود مادی محسوب می‌گردد. مجرد موجودی است که محسوس به حس ظاهر نبوده، به چنین موجودی وابسته نباشد (نیویان، ۱۳۹۵، ج ۳، ص ۲۴۸). این تعریف در فرض انکار هیولی نیز می‌تواند صحیح باشد.

۱-۲-۲. تعریف جسم مثالی

باتوجه به تعاریف پیش گفته می‌توان دو تعریف برای جسم مثالی بیان کرد که تعریف اول بر پذیرش وجود هیولی در مادی مبتنی می‌باشد، ولی تعریف دوم مبتنی نیست:

- جوهر ممتدی که ابعاد سه‌گانه طول، عرض و عمق در آن ممکن‌الفرض باشد و در وجودش نیازمند به هیولی نباشد (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص ۳۱۴).

- جوهر ممتدی که ابعاد سه‌گانه طول، عرض و عمق در آن ممکن‌الفرض باشد و محسوس به حس ظاهر نباشد.

بررسی تحقق هیولی در خارج به بررسی یک به یک ادله وجود و عدم هیولی نیاز دارد که مجال مفصلی می‌طلبد و خارج از فرصت نوشتار حاضر است، ولی در ادامه به نکاتی درباره تفاوت‌ها و لوازم این دو مبنی اشاره می‌شود.

۱-۳. تفاوت جسم عنصری و جسم مثالی

صدرالمتألهین فیلسوفی است که به تفاوت‌های این دو نوع از جسم توجه ویژه داشته، به بیان آنها پرداخته است. تا پیش از شیخ اشراق بحث جسم مثالی مطرح نبود و در آثار شیخ اشراق نیز هرچند تفاوت‌هایی برای این دو دیده می‌شود، ولی این مسئله در فلسفه ملاصدرا تکامل یافت. در آثار صدرالمتألهین به تفاوت‌های بسیاری اشاره شده است که بحث مفصلی را می‌طلبد، اما تفاوت اصلی و مشهوری که میان این دو نوع جسم ادعا شده است اینکه جسم مثالی مجرد بوده، ولی جسم عنصری مادی است. طبق تعاریفی که برای مجرد و مادی بیان شد، تفاوت میان جسم عنصری و مثالی نیز علی‌المبنا می‌شود. بیشتر تفاوت‌هایی که در کلام ملاصدرا مطرح شده است، درحقیقت به همین تفاوت بازمی‌گردد؛ به عبارت دیگر اگر مادی را ملازم با قوه و مجرد را خالی از قوه بدانیم، تفاوت اصلی جسم مثالی و عنصری در قوه داشتن و نداشتن می‌شود که البته اقتضائاتی نیز دارد. نظریه مقابل این است که مجردات نیز دارای قوه‌اند. مطابق با این مبنا تفاوت جسم مثالی و عنصری را نمی‌توان در قوه یافت، بلکه طبق تعریفی که از استاد فیاضی برای مجرد بیان شد، تفاوت در محسوس به حس ظاهر بودن و نبودن است. بحث از این مطلب که آیا مجردات دارای قوه‌اند یا خیر، نوشتاری جداگانه می‌طلبد و از موضوع بحث حاضر خارج است؛ بنابراین به نقل این دو قول در اینجا اکتفا می‌کنیم.

۲. اقوال در مسئله معاد جسمانی

اقوال در مسئله معاد جسمانی را این‌گونه می‌توان دسته‌بندی کرد:
 یا تناسخ محال نیست (معاد با جسم عنصری ممکن است. استاد فیاضی) و یا محال است.
 اگر تناسخ محال باشد یا جسم عنصری دنیوی پس از مرگ کاملاً از میان می‌رود، در این صورت
 یا نفس جسم مثالی دارد (معاد با جسم مثالی است. صدرالمتألهین).
 یا نفس جسم مثالی ندارد (معاد جسمانی محال است و معاد فقط روحانی است. ابن‌سینا در اضحویه).
 و یا جسم عنصری دنیوی پس از مرگ کاملاً از میان نمی‌رود (معاد با جسم عنصری است.
 آقاعلی حکیم و...).

۲-۱. قائلان به معاد جسمانی با جسم مثالی

کسانی که به معاد با جسم مثالی قائل‌اند، باید دو امر را ثابت کنند:
 - نفس انسانی پس از موت دارای جسم مثالی است.
 - نفس انسانی پس از موت نمی‌تواند دارای جسم عنصری باشد.
 مفصل‌ترین بحث در این باره را صدرالمتألهین طرح کرده است. ایشان نخست چند اصل را برای
 اثبات مسئله بیان می‌کند که در آثار متعدد فلسفی ایشان مطرح شده است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸،
 ج ۸، ص ۱۸۵-۱۹۸).

۲-۱-۱. اصول لازم برای اثبات معاد جسمانی با جسم مثالی از دیدگاه صدرالمتألهین

اصل اول: حقیقت هر چیزی وجود و هستی آن چیز است، نه ماهیت و چیستی آن.
 اصل دوم: وجود، تشخص‌دهنده به حقایق است و عوارض مشخصه لوازم تشخص وجودی‌اند.
 اصل سوم: ذات وجود بسیط، دارای حقیقتی مشکک است که اختلاف مراتب آن به شدت و
 ضعف است.
 اصل چهارم: وجود، حرکت اشتدادی را قبول می‌کند، همه اجزای حرکت بالفعل موجود نیستند،
 ولی در وجود، وحدت دارند.
 اصل پنجم: شیء مرکب از ماده و صورت، به حمل هو هو همان صورتش است؛ به عبارت دیگر
 اگر صورت ماده‌اش را از دست بدهد، باز هم می‌توان گفت به تمام حقیقتش موجود است.
 اصل ششم: وحدتی که عین هر وجود است، به یک نحو نیست، بلکه مطابق با وجودش می‌باشد؛

پس اگر وجود درجات دارد و هر درجه حکم خاصی، وحدتش نیز درجات دارد و حکم خاص. اصل هفتم: هویت و تشخیص بدن به نفس است؛ زیرا نفس صورت است و بدن ماده. اصل هشتم: قوه خیال نه مادی است و نه مجرد تام، بلکه وجودی مابین این دو دارد و قائم به نفس می‌باشد، نه بدن.

اصل نهم: قیام صور خیالی به نفس از قبیل قیام صدور است، نه حلولی؛ به عبارت دیگر نفس فاعل صور است، نه قابل آنها.

اصل دهم: صور خیالی همان‌گونه که در عالم ماده علاوه بر فاعل (نفس) به ماده نیاز دارند، می‌توانند فقط به فاعلیت نفس محتاج باشند و به ماده نیازی نداشته باشند؛ در آخرت همین‌گونه است.

اصل یازدهم: انسان، موجودی دارای سیر نزول در اصل خلقت و سیر صعودی در بقاست. در سیر نزولی، انسان به ابداع بدون زمان و حرکت از جانب الهی تا شخص مادی تنزل می‌کند و سپس در سیر صعودی با حرکت و به صورت تدریجی از وجود دنیوی مادی به سمت وجود اخروی صعودی می‌کند، برخی می‌توانند از مرتبه مثالی نیز فراتر بروند و به مرتبه عقول برسند، ولی برخی دیگر در مرتبه مثالی باقی می‌مانند (همان).

نتیجه: باتوجه به اصول مذکور روشن می‌شود که معاد، روحانی و جسمانی بوده و جسم دنیوی عین جسم اخروی است.

صدرالمتألهین بیش از این به نحوه نتیجه‌گیری اشاره نکرده و بیشتر توضیح نداده است، ولی به نظر می‌رسد نتیجه‌گیری ایشان بدین‌گونه باشد: متن واقع وجود است و وجود شیء با وحدتش عین یکدیگرند. این وجود ذات تشکیکی است و قابلیت تغییر دارد، در عین حال در تمامی مراتب وحدتش محفوظ می‌باشد. اگر این موجود حرکت خود را از مادیت صرف آغاز کرده و مرتبه به مرتبه پیش آمده باشد و به مرتبه نطق و عقل رسیده باشد، فعلیت اخیرش تمام حقیقت اوست و تمامی مراتب سابق آن در این مرتبه به نحو جمعی موجودند. انسان اخروی با انسان دنیوی عینیت دارد و تضمین‌کننده این عینیت، نفس است که صورت اخیر انسان می‌باشد. لزومی ندارد برای حفظ عینیت، نواقص بدن یعنی مادیت را در بدن اخروی محفوظ بدانیم؛ در نتیجه می‌توان گفت انسان اخروی با وجود مثالی عین انسان دنیوی با بدن مادی است.

۲-۱-۲. بررسی دیدگاه صدرالمتألهین

با فرض اینکه بدن عنصری در این دنیا از میان رفته و اعاده معدوم محال است، برای اثبات قول به معاد جسمانی با جسم مثالی اثبات دو مطلب لازم است: ۱. استحاله تناسخ؛ ۲. وجود جسم مثالی در آخرت. در صورتی که ادله نتوانند یکی از این دو را ثابت کنند، مدعای مذکور ثابت نمی‌شود؛ پس بررسی این قول از سه جهت لازم می‌آید:

جهت اول، استحاله معاد با جسم عنصری؛

جهت دوم، صحت اصول مذکور؛

جهت سوم، منتج بودن اصول مذکور.

۲-۱-۲-۱. جهت اول: استحاله معاد با جسم عنصری

ابن سینا استدلالی برای اثبات استحاله معاد با جسم عنصری اقامه کرده است که اجمالاً بدین شکل است:

ماده‌ای که در این دنیا با نفس همراه است، پس از مرگ و در هنگام مبعوث شدن در آخرت باقی نمی‌ماند.

مجرای فعل الهی واحد است و تغییر نمی‌کند.

تعلق نفس به بدن با سعادت حقیقی انسان تضاد دارد و سبب نرسیدن انسان به لذات حقیقی می‌شود.

لازمه ظاهر اموری که در شریعت درباره معاد آمده، امور محال و شنیع است.

تناسخ محال است.

پس معاد نمی‌تواند همراه با جسم عنصری باشد (ابن سینا، ۱۳۸۲، ص ۱۰۴).

نکته اساسی در استدلال مذکور این است که بدن عنصری در این دنیا پس از موت از میان رفته و در آخرت اگر دوباره نفس به بدن عنصری تعلق گیرد، به بدن دیگری تعلق گرفته است و این همان تناسخ است که محال می‌باشد؛ پس برای خلاصی از استحاله یا باید بدن را تا آخرت حفظ کرد یا استحاله تناسخ را منکر شد و از آنجا که ابن سینا بدن را باقی نمی‌داند و تناسخ را نیز محال می‌داند (همو، ۱۳۷۵، ص ۳۱۲)، به استحاله قائل شده است. تقریباً همه فلاسفه اسلامی تناسخ را محال می‌دانند و برخی اندیشمندان استحاله تناسخ را قریب به بدیهی دانسته‌اند. در این میان فقط شیخ اشراق مخالفت کرده است (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷).

۲-۱-۲. جهت دوم: نقد و بررسی اصول مذکور

اصل اول، دوم و سوم: اصل اصالت وجود، تشخیص به وجود و تشکیک وجود، مورد قبول است و بحثی در آنها نیست.

اصل چهارم: اینکه وجود حرکت اشتدادی را قبول می‌کند و موجود متحرک از ابتدا تا انتها حرکت یک موجود است، امری مسلم و مورد قبول می‌باشد. اکنون مسئله پیش گفته دوباره مطرح می‌شود که آیا قوه لازمه حرکت است یا خیر و برهمن اساس حرکت به چه موجوداتی اختصاص دارد. مشهور فلاسفه بر این مطلب قائل اند که موجودات مادی دارای قوه‌اند، ولی موجودات مجرد دارای قوه نیستند و طبعاً قابلیت حرکت ندارند؛ برهمن مبنا حرکت در نفس با چالش جدی روبه‌رو می‌شود که راه حل‌هایی برای آن از سوی حکما ارائه شده است؛ از جمله اینکه صدرالمتهلین نفس را در این عالم مادی می‌داند و علامه طباطبایی نفس را ذاتاً مجرد، ولی تعلق به ماده را برای حرکت کافی می‌داند. اما اگر تمامی ممکنات را دارای قوه و قابل حرکت دانستیم، دیگر بحثی از این رو نیست و نفس نیز دارای حرکت خواهد بود که به اختلاف در این مسئله در تعریف مجرد و مادی اشاره شد.

اصل پنجم: درباره این اصل باتوجه به این مطلب که « فعلیت ماده به صورت است و فعلیت مساوق با وجود می‌باشد، پس تمام کمالات وجودی ماده به وجود صورت موجود است»، بحثی نیست.

اصل ششم: بحث از وحدت و کثرت و اقسام وحدت، بحث مفصلی است. در اینکه وحدت اقسام گوناگونی دارد و بعضی از اقسامش با بعضی از کثرات جمع می‌شوند، بحثی نیست، اما آنچه در اینجا مدنظر است، وحدت میان نفس و بدن بوده که متوقف بر مبانی در نحوه ارتباط نفس و بدن می‌باشد. پیش‌تر اشاره شد که مسئله ارتباط نفس و بدن یکی از مسائل مهم و مؤثر در بحث معاد جسمانی است. عمده مبانی در این مسئله را می‌توان به دو عنوان بیان کرد، ۱. اتحاد نفس و بدن؛ ۲. غیریت نفس و بدن. حل این مسئله نیز باید به‌عنوان موضوع خاص بحث شود که از مجال نوشتار حاضر خارج است (صدرالمتهلین، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۰۶۱).

اصل هفتم: این اصل نتیجه تطبیق اصل پنجم بر انسان می‌باشد. اگر بدن انسان را ماده و نفسش را صورت آن بدانیم، اصل پنجم مطابق با انسان بوده و اصل هفتم شکل می‌گیرد. در اینکه نفس انسان، مجرد و بدن، مادی است و در اینکه این دو به‌نحوی با یکدیگر مرتبط‌اند بحثی نیست، اما اینکه نحوه این ارتباط به چه شکل است، نیاز به بررسی دارد. صدرالمتهلین این دو را به‌نحو ترکیب اتحادی از ماده و صورت می‌داند؛ برهمن اساس اصل پنجم را بر آن تطبیق می‌کند، ولی اگر

کسی این دو را دو موجود جدا از یکدیگر دانست که یکی تحت تصرف دیگری است، نه یک مرکب و وجود واحد، این اصل را نمی‌تواند بپذیرد.

اصل هشتم: باتوجه به تفاوت‌های موجود مادی، مثالی و عقلی و این نکته که علم قائم به نفس انسان است، نه بدن، مسئله مذکور قابل قبول می‌باشد. البته درباره قائم‌بودن علم حسی و خیالی به نفس یا بدن بحث‌هایی در میان حکما مطرح بوده است. فیلسوفان پیش از ملاصدرا - از جمله ابن سینا - تمامی ادراکات جزئی را به قوای جسمانی نسبت می‌دادند، ولی از دیدگاه صدرالمتألهین نفس، مدرک است و ادراک جزئیات مشروط به شرایطی است که معدّ برای تحقق ادراک‌اند (همو، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۲۳۳).

اصل نهم: قیام صور مثالی به نفس از قبیل قیام صدور است، نه حلولی. بر خلاف حکمای مشائی که قیام صور را به نحو حلولی می‌دانستند و از آنجا که نفس مجرد است و صور دارای وضع، ممکن نیست در آن حلول کنند، معتقد بودند صور خیالی در روح بخاری حلول می‌کنند، اما به عقیده صدرالمتألهین نفس محل انطباع صور نیست، بلکه صور نیز مادی نیستند و نفس فاعل مدرکات خود است و نه قابل آنها (همان، ص ۲۳۶).

اصل دهم: نفس فاعل صور خیالی است؛ پس اگر ثابت شود نفس انسان در آخرت بدن عنصری ندارد، در آخرت بدون مشارکت ماده، صور خیالی از نفس صادر می‌شوند.

اصل یازدهم: در این اصل دو مطلب مطرح شده است:

انسان یک وجود ذومراتب است؛ از مرتبه ضعیف مادی تا مرتبه قوی عقلانی را می‌تواند دارا باشد و فقط انسان این‌گونه است.

سیر وجودی انسان، پیش از دنیا، در دنیا و پس از دنیا را شامل می‌شود. ابتدا سیر نزولی از وجود عقلانی به وجود مادی را داراست و سپس در این دنیا با سیر صعودی به سمت وجود غیرمادی و در نهایت آخرت حرکت می‌کند.

همان‌گونه که روشن است این دو مطلب بدیهی نیستند و نیاز به اثبات دارند.

نتیجه: صدرالمتألهین کوشیده است باتوجه به مجموعه مبانی فلسفی خویش همچون اصالت وجود، تشکیک، حرکت جوهری و... تصویری امکانی از معاد مطرح کند. انکار هریک از این مقدمات می‌تواند نتیجه‌گیری ایشان را با خلل روبه‌رو سازد؛ به‌خصوص مقدماتی که مربوط به رابطه نفس و بدن‌اند. اشاره شد که بعضی از این اصول نزد برخی حکما مورد بررسی و مناقشه واقع شده‌اند و باید در جای خود بیشتر بررسی شوند. افزون‌براین همان‌گونه که اشاره شد، برای اثبات برخی از این اصول، برهانی ذکر نشده است؛ در نتیجه تمامی اصول مذکور تمام نیستند و برخی با نقدهای جدی روبه‌رو می‌باشند.

۲-۱-۲-۳. جهت سوم: منتج بودن اصول مذکور

بر فرض تمامیت اصول مذکور، به نظر می‌آید منتج نتیجه ادعا شده نیستند؛ زیرا: بعضی از این اصول برای تصویر معاد جسمانی با جسم مثالی لازم نیستند؛ به عبارت دیگر نقشی در نتیجه‌دادن مدعای مذکور ندارند؛ مانند اصل دهم و نهم. شاید بیان این اصول برای توضیح بیشتر و ارائه تصویری از معاد باشد، وگرنه نقشی در اثبات و حتی تصویر معاد با جسم مثالی ندارند. آنچه در اثبات معاد با جسم مثالی مهم است اینکه وجود جسم مثالی در آخرت برای نفس ثابت شود، درحالی که این مقدمات فقط درصدا ارائه تصویر امکانی برای جسم مثالی اند و وقوعش را ثابت نمی‌کنند. اینکه نفس و بدن متحدند و نفس دارای قوه خیال و وجود مثالی است، همگی ثابت می‌کنند که در این دنیا انسان وجود مادی و مجرد مثالی دارد، ولی در آخرت همان‌گونه که بدن عنصری به اعتقاد قائل، با قید عنصری بودن باقی نمی‌ماند، این احتمال نیز هست که جسم مثالی نیز باقی نماند و انسان فقط وجود عقلی بیابد. وجود عقلی داشتن انسان، نه ملازم با وجود مثالی و نه منافی با وجود مثالی است. در میان این اصول، مقدمه‌ای نیست که ثابت کند نفس در آخرت به وجود مثالی موجود است. در بعضی عبارات، ایشان به وجود جسم عنصری در آخرت برای اهل جهنم تصریح می‌کند (همان، ج ۹، ص ۳۴۲) و این تصریحات منافی با نتیجه‌ای است که از اصول مذکوره اتخاذ کرده است، مگر اینکه این عبارات حمل بر این شود که ایشان درصدد نقل قول دیگران بوده و نظر خودش نیست؛ البته به این مطلب تصریح نشده است.

نتیجه: برای اثبات قول به معاد جسمانی با جسم مثالی اثبات دو مطلب لازم است: ۱. استحاله تناسخ؛ ۲. وجود جسم مثالی در آخرت. صدرالمتهلین در اینجا وارد بحث استحاله تناسخ نشده، آن را در جای خود به اثبات رسانده است؛ بنابراین در اینجا مفروض این است که تناسخ محال می‌باشد؛ بنابراین ادله‌ای که برای اثبات استحاله تناسخ قائم شده است، در جای خود باید بررسی شود، اما اصول پیش گفته برای اثبات وجود جسم مثالی، علاوه بر اینکه بعضی مورد مناقشه می‌توانند واقع شوند، منتج ادعای مذکور نیستند و فقط تصویری امکانی از معاد با جسم مثالی را می‌توانند ارائه کنند، درحالی که ادعا، وقوع معاد با جسم مثالی است.

۲-۲. قائلان به معاد جسمانی با جسم عنصری

قائلان مذکور همگی در تلاش برآمدند تا به نحوی وجود و ارتباط بدن عنصری با نفس را تا آخرت حفظ کنند تا در نتیجه به محذور تناسخ دچار نشوند.

۲-۲-۱. بیان اول، منصور بن محمد دشتکی

دشتکی از جمله کسانی است که مدعی حل مسئله معاد با جسم عنصری از راه عقل است (دشتکی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲).

محقق و مصحح این کتاب در پی نوشت، استدلال ایشان را از رساله *حجة الکلام لایضاح محجة الإسلام* نقل کرده است. جناب دشتکی پس از نقل آیات و روایات و مؤیداتی همچون زنده شدن مردگان برای اثبات معاد جسمانی با جسم عنصری، به بیان استدلال عقلی بر اثبات مدعا می‌پردازد و خود را نخستین کسی ذکر می‌کند که به این مطلب دست یافته است.

انسان واحد طبیعی دارای دو جزء بدن عنصری و نفس است.

روح انسان جزء مقصود بالذات این واحد طبیعی است.

فاعل و مدرک، روح انسان است و بدن ابزاری در اختیار روح می‌باشد.

میان بدن و روح دو نوع ارتباط وجود دارد: ۱. اصلی: تعلق و ارتباطی است با روح حیوانی که از قلب برخاسته و در تمامی رگ‌ها در حرکت و جریان است؛ ۲. فرعی: ارتباطی که متعلق به اعضای بسیار درهم پیچیده بدن است.

اگر یک تعلق تضعیف شود، تعلق دیگر تقویت می‌شود.

اگر مزاج روح حیوانی منحرف شود و بدین سان صلاحیت تعلق خویش را که تعلق اولی است، از دست بدهد، تعلق ثانوی، میان روح الهی و اعضا شدت می‌یابد و پس از قطع تعلق اولی و از میان رفتن آلات و قوای انسان، نوعی تعلق ثانوی باقی می‌ماند و آنگاه در محشر، زمانی که این اجزا دوباره جمع شده، شکل پذیرند و صورت بدن به تمامی حاصل شود، روح حیوانی دوباره پدید آمده و تعلق روح همانند مرتبه اول می‌گردد (همان).

نقد و بررسی بیان اول: ایشان در صدد ارائه تصویری از معاد جسمانی است که با استحاله تناسخ

تعارضی نداشته باشد. نکاتی که در بیان او به ذهن می‌رسد، عبارت‌اند از:

مقصود ایشان از این تعلق و ارتباط که به تعلق فرعی و ثانوی تعبیر کرده است، روشن نیست. تعلق و ارتباط یا به نحو علیت یا به نحو ترکیب اتحادی یا به نحو تصرف است. ظاهر توضیحات ایشان با هیچ‌یک از انحای تعلق سازگار نیست.

در توضیحات ایشان برهانی بر اثبات وجود تعلق و ارتباط ثانوی غیر از ارتباط اولی که میان نفس

و بدن موجود است، ارائه نشده و صرفاً ادعا شده است.

در توضیحات ایشان برهانی بر اینکه با قطع ارتباط اول، ارتباط دوم باقی مانده، بلکه شدت می‌یابد، ارائه نشده و صرفاً ادعا شده است.

۲-۲-۲. بیان دوم، محمد نعیم طالقانی

محمد نعیم طالقانی بحث را در سه امر مطرح می‌کند:

- وجوب عود روح به بدن عنصری؛
- امکان عینیت بدن عنصری در معاد با بدن عنصری در دنیا؛
- وجوب عینیت بدن عنصری در معاد با بدن عنصری در دنیا (طالقانی، ۱۴۱۱، ص ۱۶۱).

- استدلال امر اول

نفس در افعال و ادراکات به بدن نیاز دارد؛ پس بدن آلتی برای نفس است. بدن نمی‌تواند مجرد باشد؛ زیرا مجرد نمی‌تواند بدن برای جوهر نفسانی باشد. بدن نمی‌تواند مجرد مثالی باشد؛ زیرا وجود مثالی مختص برزخ بوده و آخرت غیر از برزخ است. بدن نمی‌تواند جسم فلکی یا جوهر ابداعی غیرمنحرق باشد؛ زیرا بدن باید بتواند تصرفات و تجزی و انفصال را قبول کند، درحالی‌که جسم فلکی و جوهر ابداعی غیرمنحرق نمی‌تواند این امور را قبول کند. در نتیجه عود بدن عنصری به نفس واجب است.

- استدلال امر دوم

نفس انسان، محتاج بدن عنصری است. تشخیص انسان به مجموع نفس و اجزای اصلی بدن است. تغییر در خصوصیات بدن، تشخیص انسان را از میان نمی‌برد؛ زیرا اجزای اصلی باقی است. مرگ عبارت است از قطع ارتباط نفس و بدن. پس از مرگ، نفس و اجزای اصلی بدن شخصاً باقی‌اند. معاد جسمانی عبارت است از اجتماع اجزای اصلی بدن و برقرار شدن دوباره ارتباط میان نفس و بدن. پس از مرگ، اجتماع اجزای اصلی بدن و برقراری دوباره ارتباط میان نفس و بدن ممکن است و مانع عقلی و نقلی ندارد.

در نتیجه بدن عنصری در دنیا می‌تواند عین بدن عنصری در آخرت باشد؛ یعنی معاد جسمانی ممکن است.

- استدلال امر سوم

انسان در آخرت همان انسان در دنیاست؛ زیرا اگر همان نباشد، ثواب و عقاب به مصدر طاعت و معصیت نمی‌رسد؛ پس شخصیت انسان باید حفظ شود.
شخصیت انسان به مجموع نفس و بدن است.
بدن انسان غیر از بدن عنصری نمی‌تواند باشد.
در نتیجه بدن عنصری در آخرت واجب است همان بدن عنصری در دنیا باشد؛ درحقیقت معاد جسمانی واجب است (همان، ص ۱۶۱-۱۷۶).

- نقد و بررسی بیان دوم

امر اول: اینکه «نفس در تمامی افعال و ادراکات نیازمند بدن می‌باشد» ادعایی است که دلیلی بر آن ذکر نشده است، بلکه خلاف آن را می‌توانیم به علم حضوری بیابیم.
اختصاص بدن مثالی به برزخ، ادعایی است که دلیلی بر آن ذکر نشده است. چرا ممکن نباشد نفس در همین دنیا یا در قیامت دارای بدن مثالی باشد؟
امر دوم: طرح مسئله اجزای اصلی بدن به‌خاطر دوری از محذور تناسخ است.
در مسئله رابطه نفس و بدن، چه به ماده و صورت یا به ارتباط تصرفی قائل باشیم، تشخیص انسان به نفس است؛ زیرا مطابق مبنای اول، شیئیت شیء به صورت آن است و طبق مبنای دوم، بدن فقط ابزاری نزد نفس می‌باشد.
وجود اجزای اصلی بدن که با بقیه اجزای بدن متفاوت باشد و از میان نرود، ادعایی است که دلیلی بر آن ذکر نشده است.
امر سوم: شخصیت انسان به نفس بوده و بدن در اینجا نقشی ندارد؛ چراکه در برزخ نیز می‌توان گفت همان انسان است با اینکه طبق تصریح قائل در برزخ بدن عنصری نیست.

۲-۲-۳. بیان سوم، آقاعلی حکیم

استدلال مدرس زنوزی را اجمالاً می‌توان این‌گونه در ضمن چند مقدمه بیان کرد:
میان علت و معلول و مستعد و مستعدله تناسب برقرار است.
رابطه نفس و بدن، ایجابی و اعدادی است؛ نفس علت فاعلی بدن و بدن علت اعدادی آن است؛ پس از هر دو طرف تناسب برقرار است.

نفس پس از مفارقت از بدن، آثاری را از خود در بدن باقی می‌گذارد که مایه تمییز این بدن از ابدان دیگر می‌شود.

نفس و بدن پس از مفارقت هردو سیر صعودی دارند. نفس به سمت اتحاد با عقل و بدن نیز با حرکت ذاتی‌اش به سمت غایت خود که آخرت است، حرکت می‌کند. بدن با حرکت به جایی می‌رسد که قابلیت اتحاد با نفس را می‌یابد. از آنجاکه ارتباط بدن با نفس که علت فاعلی آن است، به صورت کامل قطع نشده است، به همان نفس قبلی تعلق گرفته و زنده می‌شود (زنوزی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۸-۹۰).

- نقد و بررسی بیان سوم

استدلال مدرس زنوزی مبتنی بر استحاله تناسخ است و با انکار استحاله، لزومی برای بقای بدن تا آخرت نیست.

ایشان بنا بر اینکه نفس صورت و بدن ماده است، مقدمه دوم را مطرح می‌کند. همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، قول دیگر در این مسئله این است که ارتباط میان نفس و بدن اتحادی نیست و به‌نحو تصرف نفس در بدن است.

مقدمه سوم یعنی بقای آثار نفس در بدن و تمییز بدن نفس خاص از ابدان دیگر، ادعایی است که دلیلی بر آن اقامه نشده است. با قطع ارتباط نفس، بدن نیز تغییر می‌کند و دلیلی ندارد آثاری از نفس در آن باقی بماند. همچنین دو مقدمه بعدی، نیاز به دلیل دارند. تغییر کردن دلیل بر این نیست که نفس به سمت اتحاد با عقل پیش رود و بدن نیز قابلیت اتحاد با نفس را دوباره بیابد. در واقع دلیلی بر این ادعا بیان نشده است که غایت حرکت نفس و بدن چیست.

ملاکی که برای اتحاد ماده و صورت بیان شده، نیاز صورت به ماده است. در مطالب مدرس زنوزی این مطلب روشن نیست که تکلیف این نیاز چه می‌شود؛ پس از مرگ، نفس باز هم نیازمند بدن است یا خیر؟ اگر نیازمند نیست، اتحاد دوباره در آخرت معنا ندارد و اگر نیازمند است، چگونه این انفکاک حاصل شده است؟ ناگفته نماند ایشان تصریح دارد که پس از مرگ فقط تعلق ایجابی از ناحیه نفس به بدن باقی است.

حرکت بدن به سمت غایت استداد اتحاد با بدن، ادعایی است که دلیلی برای آن مطرح نشده است؛ به عبارت دیگر بیان تصویر امکانی دلیل بر تحقق نیست.

۲-۲-۴. بیان چهارم: شیخ محمدحسین غروی اصفهانی

شیخ محمدحسین غروی اصفهانی در رساله‌ای کوتاه به نام «رسالة فی المعاد الجسمانی» به اثبات معاد جسمانی می‌پردازد و اثبات آن را نیازمند مقدماتی می‌داند. مقصود از بدنی که ماده برای نفس باشد، روح بخاری است. اعضای بدنی نیز ماده برای روح بخاری‌اند؛ پس نفس بالذات با روح بخاری متحد بوده و بالعرض با اعضای بدن متحد است. نفس علت فاعلی بدن، بدن علت فاعلی اعضا، اعضا علت اعدادی بدن و بدن علت اعدادی نفس است.

بنا به قاعده الواحد، مخلوق اول نفس رحمانی است که شامل تمامی ممکنات می‌شود. این فیض از عقول آغاز و به هیولی می‌رسد. هر نزولی به خاطر صعودی است؛ در غیراین صورت نزول لغو است. سپس سیر صعودی آغاز می‌شود و به مرتبه نباتی و پس از آن حیوانی و سپس انسانی وارد می‌شود؛ پس تمامی اجزای عالم در حرکت‌اند، ولی هریک طبق مسیر خاص خود حرکت می‌کند. به جهت اتحاد نفس و بدن، تغییر در یکی سبب تغییر در دیگری می‌شود؛ بنابراین پس از موت، آثاری از نفس در بدن باقی است که این آثار در بدن دیگری یافت نمی‌شود.

نفس در ابتدای حدوث جسمانی است و در سیر صعودی به وجود مثالی و سپس به وجود عقلی تبدیل می‌شود. در این مرحله می‌تواند از بدن مفارقت یابد و ارتباط اعدادی میان نفس و بدن قطع شود، ولی ارتباط ایجابی میان نفس و بدن باقی می‌ماند. هراندازه نفس قوی‌تر باشد، آثار و ودایع بیشتری در بدن باقی می‌ماند؛ به همین دلیل رابطه ایجابی نفس دوباره می‌تواند بدن را حرکت دهد و قابلیت تعلق به نفس را در او ایجاد کند.

نتیجه: نفس پس از مفارقت از دنیا دیگر خودش حرکت نمی‌کند و بدن را تغییر می‌دهد تا به مرتبه‌ای برسد که بتواند با نفس متحد شود، ولی این بدن با اینکه بدن عنصری است، اما دیگر لوازم دنیوی بودنش را ندارد (جمعی از نویسندگان، ۱۴۱۵، ص ۲۷۳-۲۸۰).

- نقد و بررسی بیان چهارم

مطالب محقق اصفهانی بسیار شبیه مطالب آقاعلی حکیم است و همان نکات اینجا نیز مطرح می‌شود و فقط چند نکته اضافه در مطالب ایشان به ذهن می‌رسد:

مسئله روح بخاری نزد قدا مطرح بوده است. دو مطلب در این باره مطرح می‌شود: اولاً، اصل وجود

چنین چیزی باید اثبات شود؛ ثانیاً، ارتباط نفس با آن به نحوی که نفس صورت برای روح بخاری و آن هم ماده برای نفس باشد نیز باید ثابت گردد؛ به تعبیر دیگر چه تفاوتی میان ارتباط روح بخاری با نفس و ارتباط دیگر اعضای بدن با نفس می‌باشد؟ علاوه بر اینکه مطرح کردن مسئله روح بخاری در مسئله محل بحث تأثیری ندارد؛ اینکه دیگر اعضاء بدن، ماده برای نفس باشند یا روح بخاری، در حل مسئله تفاوتی ایجاد نمی‌کند. مقصود از حفظ بدن عنصری در آخرت بدون لوازم آن، یا همان سخن صدرالمتألهین است که در نهایت بدن اخروی، بدن مثالی است و به نحوی با بدن عنصری دنیوی عینیت دارد. در این صورت نیازی به مقدمات مطرح شده ندارد یا مقصود همان ظاهر آن یعنی بدن عنصری است که لوازم آن را نداشته باشد و از طرح مقدمات و نحوه بحث به نظر می‌رسد همین مطلب مراد قائل است. در این صورت کلامی متناقض است؛ زیرا امکان ندارد چیزی باشد و لوازم آن موجود نباشد، مگر اینکه میان بدن عنصری دنیوی و اخروی تفاوتی قائل شویم و ایشان لوازم بدن عنصری دنیوی را اراده کرده باشند که در چنین شرایطی نیز باید وجه تفاوت بدن دنیوی و اخروی تبیین شود؛ به عبارت دیگر باید بیان شود به چه دلیل بدن عنصری در دنیا و آخرت متفاوت بوده و وجه تفاوت آنها چیست، وگرنه صرفاً یک ادعا شده است. عمده مقدمات مذکور درصدد ارائه تصویری امکانی از معاد جسمانی است و به اثبات آن نمی‌پردازد؛ اینکه بدن با این تصویر می‌تواند باقی بماند، دلیل بر بقای آن نیست.

نتیجه

عمده براهین قابل اعتنا در اثبات معاد جسمانی، با جسم مثالی و جسم عنصری نقل و بررسی شدند، ولی باتوجه به بررسی‌های مذکور می‌توان گفت هیچ‌یک از ادله و براهین اثبات جسم مثالی یا عنصری برای نفس در آخرت کافی نیست و تحقق آن را ثابت نمی‌کنند؛ زیرا مقدمات عمده براهین با نقدها و چالش‌های جدی روبه‌رو بودند و در نتیجه نمی‌توانستند ادعای مذکور را ثابت کنند. از سویی بیشتر در بیان تصویر امکانی برای معاد جسمانی تلاش شده است، نه اثبات تحقق و وقوع، و صرف ارائه تصویر امکانی برای اثبات معاد جسمانی کافی نیست. افزون‌براینکه اساسی‌ترین دلیل بر استحاله معاد با جسم عنصری که استحاله تناسخ است، باید مورد بحث و بررسی واقع شود.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ **الأضحویة فی المعاد**؛ تهران: شمس تبریزی، ۱۳۸۲.
۲. —؛ **الإلهیات من کتاب الشفاء**؛ تحقیق علامه حسن زاده آملی؛ قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.
۳. —؛ **الحدود**؛ قاهره: الهيئة المصرية، ۱۹۸۹ م.
۴. —؛ **الرسائل**؛ قم: بیدار، ۱۴۰۰ ق.
۵. —؛ **الشفاء**؛ تصحیح سعید زائد؛ قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۶. —؛ **النفس من کتاب الشفاء**؛ تحقیق علامه حسن زاده آملی؛ قم: مرکز النشر مکتب الإعلام الإسلامي، ۱۳۷۵.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ **لسان العرب**؛ بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۸. جمعی از نویسندگان؛ **الرسائل الأربعة عشرة**؛ تحقیق شیخ رضا استادی؛ وسسه النشر الإسلامي، ۱۴۱۵ ق.
۹. دشتکی، منصور بن محمد؛ **تحفة الفتی فی تفسیر سورة هل أتى**؛ تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۱.
۱۰. —؛ **مصنفات غیاث الدین منصور**؛ سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.
۱۱. زوزی، علی بن عبدالله؛ **رسالة سبیل الرشاد فی إثبات المعاد** (مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقاعلی مدرس طهرانی)؛ تهران: اطلاعات، ۱۳۷۸.
۱۲. سهروردی، بحیی بن حبش؛ **حکمة الإشراف** (مجموعه مصنفات شیخ اشراق)؛ تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲.
۱۳. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ **الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة**؛ قم: مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۸.
۱۴. طالقانی، محمدنعمیم؛ **منهج الرشاد فی معرفة المعاد**؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۱۱ ق.

۱۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ **نهایة الحکمة**؛ قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ق.
۱۶. طوسی (خواجه نصیرالدین)، محمدبن محمد؛ **شرح الإشارات والتنبیہات للطوسی** (مع المحاکمات)؛ قم: دفتر نشر الكتاب، ۱۴۰۳ق.
۱۷. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ **کتاب العین**؛ قم: أسوه، ۱۴۱۴ق.
۱۸. فیاضی، غلامرضا؛ **تعليقة نهایة الحکمة**؛ قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی؛ **آموزش فلسفه**؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۰. میرداماد، محمدباقر بن محمد؛ **مصنفات**؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱-۱۳۸۵.
۲۱. نبویان، سیدمحمد مهدی؛ **جستارهایی در فلسفه اسلامی**؛ انتشارات حکمت اسلامی، ۱۳۹۵.